

تجدد ستیزی جلال آل احمد از منظر "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران - 2"

اصحاب ایدئولوژی و تابعین آن ها جز در خلا تاریخ نویسی جدید نمی توانستند به متفکران قوم تبدیل شوند، اما شگفت این که بسیاری از آنان، که درزی تاریخ نویسان بودند، به نام تاریخ، خیال اندیشی های «اصحاب ایدئولوژی را تکراری کردند».

جلال آل احمد که در کتاب «غرب زدگی»، «مشروطه» را هم چون «غرب زدگی» و «وبا زدگی» «استنباط» کرد، قادر نبود و نمی توانست بر اساس «نظریه» های ایدئولوژیک خود معنا و ماهیت تجدد خواهانه جنبش مشروطه خواهی را دریابد. کوشش برای تاسیس «نخستین حکومت قانون در ایران» از مجرای مشروط و محدود کردن قدرت خود کامه، از دیدگاه ایدئولوژیک آل احمد چیزی نبود جز «جنجال مشروطیت»، همچنین «نخستین قانون اساسی» ایران در چشم آل احمد چیزی نبود جزسندی «کهنه» و «ترجمه» شده که حاصل کار روشنفکر صدر مشروطه بود و ویژگی این روشنفکران در دسته بندی آل احمد آن بود که آنان نتوانستند در جهت «خاصی» گام بردارند

آل احمد در تعریف و تقسیم بندی من در آوردی و بی اساس خود از «روشنفکر» «و روشنفکران» در نوشته بعدی خود با تمام توان «ایدئولوژیک» کوشید هرگونه تلاش در راه نا هموار و دشوار برقراری «حکومت قانون» در ایران را به بهانه «بیراهه تجدد» و خیانت های رنگا رنگ «روشنفکران» که به گفته او در سطح و مرتبه «پیشوا و پیشاهنگ و هدایت خاصی» قرار نگرفته بودند، تخطئه و به بن بست کشاند. اگرچه اوبازی با کلمه روشنفکر را به گفته خودش «چون «روشنفکر» تعبیری است که نه زشتی خاصی دارد و نه گوش را می خراشد و نه چشم را، و ناچار در زبان جا گرفته» مورد بهره برداری قرار می دهد، و از آن، هم چون شمشیری دودم برای اهداف ایدئولوژیک خود و بویژه به قصد جنجال برای پوشاندن واقعیت ها و بسیج و به میدان آوردن «روشنفکران» اصیل از جمله «روشنفکری روحانیت»، در معادلات قدرت سود می جوید. او بدون توجه به عامل «زمان» که از مشخصه های مهم «ایدئولوژی» هاست، در توضیح و تفسیر «واقعیت» ها نهایت «استنباط» های خیال پردازانه از سده های طولانی از تاریخ ایران را در نهایت سستی و پراکندگی و عدم انسجام عرضه می کند. مطابق میل و اهداف از پیش تعیین شده، محتوای اصلی و مشترک عمل و نظر «روشنفکری ایران» به زعم آل احمد، یعنی از «روشنفکری قرن هفتم هجری» ! تا روشنفکران دوره مشروطه و دهه بیست و سی آن هیچگاه نتوانستند به مرتبه «پیشوا و پیشاهنگ و هدایت خاص» ارتقا یابند. (فصل «روشنفکر» چیست؟ کیست؟ از کتاب در خدمت و خیانت روشنفکران)

آل احمد در فصل زادگاه های روشنفکری می نویسد: «از آنچه در دوره صفوی گذشته چیزی بسرعت در «غرب زدگی» آورده ام. می ماند دوره قاجاریه بعد و قائم و مقام در این دوره شخصیت بارز روشنفکری است. این آخرین نمونه میرزا بنویس درباری. و گرچه پس از او تا قوام السلطنه هنوز نمونه هایی از این فرقه داریم (لابد منظورش اهل نظری هم چون محمد علی فروغی است) اما هیچیک از میرزا بنویس های درباری پس از او صاحب مکتبی - دست کم در نثر - نبوده اند. و جالب اینکه حتی قوام السلطنه مقلد قائم مقام بود در تحریر بیانیه ها و لایحه هایی که می نوشت... قائم مقام نمودار (روشنفکر) دوره ماقبل مشروطه

است؛ یعنی روشنفکر دوره شکست ترکمنچای". او در صفحه بعد این چنین ادامه می دهد: "قائم مقام چون کشته شد حرمت شهادت را یافت".

جواد طباطبایی در کتاب «مکتب تبریز» به تفصیل درباره میرزا عیسی و پسرش میرزا ابوالقاسم فراهانی سخن گفته است. طباطبایی درباره میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی که به تعبیر آل احمد «آخرین نمونه میرزا بنویس درباری» بود می نویسد: "آن میرزا ابوالقاسم، نخست، درزی عالمان دین بود و با خلع کسوت دیانت در خلعت سیاست درآمده بود، یعنی به گفته قائم مقام، آخرت را با دنیا سودا کرده بود آشنایی ژرفی با طبیعت «عمل دیوان» و سرشت قدرت به هم رسانده بود، می دانست که ورود در عمل دیوان امری ممکن و خروج از آن ممتنع است؛ آن «بی راه گریز» را پایانی نیست، پس، باید مردانه در آن گام نهاد... در بینش سیاسی قائم مقام، قلمرو قدرت سیاسی، حوزه مصالح عمومی است و او این ضابطه اساسی را به هرمناسبتی وارد می کند و آن را راهنمای عمل دیوان می داند، اما این حوزه مصالح عمومی، با مختصاتی که در دوران جدید پیدا کرده است، قلمرو اخلاق خصوصی نیست. قائم مقام، چنان که از منشات او برمی آید، در دیانت خود بسیار استوار بود، اما او دیانت و بیشتر از آن اخلاق خصوصی خود را به هرمناسبتی وارد نمی کند". قائم مقام در یکی از نامه های خود خطاب به نماینده دولت ایران که باید طرف مذاکره با دولت عثمانی باشد نکاتی را مطرح کرده است که طباطبایی در ادامه مورد توجه قرار داده و می گوید قائم مقام که می دانست "سیاست خارجی ناظر بر دو قلمرو تامین صلاح دولت و تحلیل رابطه نیروهاست" او را نخستین رجل سیاسی دوران جدید ایران "به شمار می آورد و می نویسد: "قائم مقام در پایان همان نامه، بار دیگر به تصریح و تاکید، خطاب به میرزای آشتیانی می نویسد که «بر آن عالیجاه معلوم باشد که ما، همیشه، همه جا، صلاح کل را منظوری کنیم نه صلاح خود را». پس در «نگ و نام» نیز جز این اصل نیست". ضابطه تمیز ننگ و نام، در قلمرو سیاست، نه اخلاق خصوصی، که تامین صلاح دولت است. ظرافت ها و پیچیدگی های قلمرو قدرت سیاسی نسبتی با سطح نازل شناخت و دریافت های خام عوام، که به دانش... مناسبات جاهل است و ضابطه ننگ و نام را اخلاق خصوصی می داند، ندارد". آل احمد که به دانش مناسبات قدرت و تحولات جامعه در مسیر برقراری حکومت قانون جاهل بود و بیش از هر عرصه در آن گام نهاد در عوض با بافته های ایدئولوژیک خود پرده حجابی هم برواقعیت ها کشید و هم بر جهالت خود.

جلال آل احمد در «درآمد» کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» می نویسد: "طرح اولیه این دفتر دردی ماه 1342 ریخته شد. به انگیزه... 15 خرداد 1342... و روشنفکران در مقابلش دست های خود را به بی اعتنایی شستند. (دوبار نقطه چین از آن آل احمد است). در اواخر 1343 دست نویس اول آن آماده شد که ده پانزده نسخه عکسی آن به دست دوستان و آشنایان رسید. در 1345 دو فصل آن در مجله «جهان نو» که دوست دیگرم رضا براهنی می گرداند درآمد".

. آقایان فریدون آدمیت - غلامرضا امامی - ناصر پاکدامن - حسین ملک - خلیل ملکی - منوچهر هزارخانی هریک در تهیه متن هایی که در این دفتر به آنها مراجعه شده است راهنمای یی ها کرده اند". (ص 16)

فریدون آدمیت درباره آل احمد در «آشفته گی در فکرتاریخی» می نویسد: "اونویسنده اجتماعی در رتبه متوسط بود، برخی نوشته هایش، چه در موضوع، چه در سبک، بازاری است. اعتبار او به عنوان نویسنده معترض و عصیانگر، بیشتر در نفس اعتراض است و خیلی کمتر در ماهیت اعتراض. آدمیت می نویسد: "غرب زدگی» نوشته پریشان و سست مایه ای است. آن کتاب روشنفکران نیز جنگی را می ماند که

هرچه نویسنده در عمرش خوانده به درون آن فرو ریخته... همه مطالب به هم وصله پینه شده، اما وصله پینه ای ناجور و گاه مضحک. “زنپیل” حاج میرزا فرهاد معتمد الدوله، یک دست ترو مربوط تراست تا آن دفتر خیانت روشن فکران روسیاه ما”. آدمیت در پاسخ به نظرات مشروطه ستیز آل احمد می نویسد: “هیچ رابطه منطقی و تاریخی میان تاسیس آن شرکت (نفت) و حرکت مشروطه خواهی وجود ندارد... متن قانون اساسی ترجمه نبود، بلکه مجلس هیاتی را برای طرح قانون اساسی گماشت... قانون اساسی ما به زمان خود «کهنه» نبود و نویی و کهنگی هر سند سیاسی، امری نسبی و اعتباری است که اعتبارش را تنها در ربط واقعیات اجتماعی و اوضاع تاریخی زمانه می توان سنجید”. (ص 2 - 3 - 5 - 8)

جواد طباطبایی نیز در کتاب «نظریه حکومت قانون در ایران» درباره مشروطه ستیزی آل احمد می نویسد: “حاصل سخن آل احمد در «غرب زدگی» و «در خدمت و خیانت روشن فکران»، جز این نیست که مشروطیت، عین غرب زدگی بود و تنها کسی که به وجه فساد آن التفات پیدا کرد، شیخ فضل الله بود و از این حیث «سردارزاولند شد که اسرار هویدا می کرد!» بدیهی است که این سخن، مانند ادعای جامعه شناس زمان (احسان نراقی) که «فاجعه مشروطیت» را تدوین قانون های جدید می دانست، وجهی دارد، نراقی در گفتگو با اسماعیل خویی می گوید که ملت می بایست به جای انتخابات به چیزی از سنخ «اجماع امت» (کذا فی الاصل) روی می آورد.

اما جلال آل احمد نویسنده «غرب زدگی»، در جای دیگری، به نخستین سند حکومت قانون در ایران ایراد می گیرد که دست روشن فکران بسته بود. آل احمد در کشکول «در خدمت و خیانت روشن فکران» رطب و یابس را در کنار هم آورده و نتایج محیر العقولی گرفته است. آل احمد «در خدمت و خیانت روشن فکران»، می نویسد: «پنجاه سال است که روشن فکر مملکت برای اقدام سیاسی و اجتماعی دست و بالش در «کادر قانون اساسی» بسته مانده است این متنی که “حکومت” هر چهار صبح یک بار به نفع خود تفسیر و توجیه و تعویض می کند. این متنی که وقتی هم ترجمه می شد، کهنه بود.» ما نمی دانیم که آل احمد درباره این قانون اساسی «کهنه»، که شیخ فضل الله به چیزی جز «افنا» آن خرسند نمی شد، در صورتی که کمتر کهنه بود، چه می توانست بگوید! اگر آن قانون اساسی کهنه نشانه استیلاي غرب زدگی بود، قانون اساسی جدید تر، به طریق اولی، می بایست نشانه دردی مزمن و مهلک باشد.

آنچه در «پنجاه سال» گذشته «دست و بال روشن فکر مملکت را برای اقدام سیاسی و اجتماعی» بست، «کادر قانون اساسی کهنه» نبود، ایدئولوژی های از سنخ «اجماع امت» و «غرب زدگی» نراقی ها و آل احمد ها بود که... چیزی درباره قانون، حقوق، حکومت قانون، قانون اساسی و... نمی دانست، اما از فضیلت خاموشی عاری بود.

در آن پنج دهه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، این فعالین سیاسی، که مانند نراقی ها، آل احمد ها و شریعتی ها درزی جامعه شناسان، نویسندگان مصلح و اسلام شناسان درآمد بودند، هدفی جز جانشین کردن اندیشه حکومت قانون و دفاع از نهادهای جدیدی که مشروطیت ایجاد کرده بود، با ایدئولوژی و خیال اندیشی های ناشی از آن دنبال نکردند. آن ایدئولوژی ها پرده پنداری برواقعیت وضعی بود که با پیروزی جنبش مشروطه خواهی در ایران برقرار شده بود. بدیهی است که اصحاب ایدئولوژی و تابعین آن ها جز در خلا تاریخ نویسی جدید نمی توانستند به متفکران قوم تبدیل شوند، اما شگفت این که بسیاری از آنان، که درزی تاریخ نویسان بودند، به نام تاریخ، خیال اندیشی های اصحاب ایدئولوژی را تکرار می کردند.

تجدد ستیزی جلال آل احمد از منظر "غرب زدگی" و "در خدمت و خیانت روشنفکران - 1"

جلال آل احمد از جمله نویسندگان معاصر ایران است که نقش مهمی در میان اهل ایدئولوژی از نوع دینی و غیردینی آن ایفا کرده است. وجه مشترک تمامی این نویسندگان در چند دهه گذشته، تجدد ستیزی آنان بوده است.

آن هم به بهانه طرح موضوعاتی هم چون «غرب زدگی»، «خیانت روشنفکران»، «آسیا در برابر غرب»، «آن چه خود داشت...»، «غربت غرب»، «استعمار زدگی»، «امپریالیسم»، «ماشین زدگی»، «فراماسون زدگی» و... آنان همچنین با دستچین کردن بسیاری از ظواهر به غایت سطحی و مبتذل غرب، کوشیدند آن ها را به جای اندیشه و فرآورده های مهم علم دوران جدید معرفی کنند و از این طریق توهمات خود را در قالب "نظریه" های «جامعه شناسانه» برای خوانندگان بی خبر از تاریخ اندیشه و اندیشه سیاسی جدید، عرضه نمایند. امروز برای هر خواننده ای که اندک آشنایی مقدماتی با اندیشه، فرهنگ و تمدن غرب داشته باشد، نوشته های آنان سخت سست و بی بنیاد به نظر می آید و خواندنشان حتی آزاردهنده. آل احمد به شهادت نوشته هایش اساسا با غرب و اندیشه جدید غرب هیچگونه آشنایی نداشته است. و واقعیت این است که او حتی آن معنا و اصطلاح «غرب زدگی» را هم، همان گونه که در پایان به نقل از خود اومی آوریم، دست چنم از «غربی» ها تقلید کرده است و حتی زمینه و پیوند تاریخی آن بحث را نتوانسته و نمی توانسته دریابد. اما این هم واقعیتی است که او دیگر هم فکرا متنوع او موفق گشتند بر زمینه عدم حضور جدی اندیشه و غلبه هیا هوی ایدئولوژی های دینی و غیردینی در ایران راه آشنایی چند نسل از ایرانیان را با تاریخ اندیشه دوران جدید که طی چند قرن در غرب تدوین گشته بود با بهانه غرب ستیزی مسدود نمایند.

جلال آل احمد در سراسر کتاب «غرب زدگی» و «در خدمت و خیانت روشنفکران» یک هدف دنبال می کند و آن هم تجدد ستیزی است. ایدئولوژی تجدد ستیز آل احمد، همانند دیگر «ایدئولوژی» ها، بر مبنای «توهم و پندار بافی» است که بر باطن و اساس واقعیت ها پرده می کشد. خیال بافی های او «ناظر بر پیکار سیاسی» است و ضرورتا نسبتی با شناخت و توضیح علمی واقعیت ها و حتی حوزه قدرت ندارد، جلال آل احمد کوشید با تمام توان و حتی با جعل سند، سنت را تبدیل " به ابزاری برای کسب قدرت" نماید. هدف او حل کردن دین و قدرت در هم بود. او همراه با سایر هم فکرا خود در تدوین و گسترش این ایدئولوژی نقشی مهم ایفا کرده است، و البته برای رسیدن به این هدف خود از شعار مبارزه با «استعمار غربی» و مقابله با سیطره غرب سود برده است. آل احمد در واقع با عرضه پرهیاهوی ایدئولوژی در هم کردن دین و دولت زیر پرچم «غرب زدگی» راه هرگونه آشنایی بنیادین با اندیشه و تمدن غربی را مسدود کرد و زیر لوای مضرات «ماشین» و «ماشینیسم» به مقابله با تجدد، پیشرفت و ترقی برخاست. شاید عمده ترین عامل روی آوردن «جامعه روشنفکری» ایران به نوشته های آل احمد و دیگر اربابان

ایدئولوژی های جامعه شناسانه، جای به شدت خالی آشنایی با اندیشه و تمدن غرب در ایران بود. بر همین اساس است که آثار اربابان «ایدئولوژی های جامعه شناسانه» سهمی عمده و دیرپای والبته ویرانگر در تحولات فکری، سیاسی و اجتماعی ایران داشته اند. «بسیاری از اربابان ایدئولوژی های جامعه شناسانه» کوشیدند «با بازسازی اندیشه سنتی و بازگشت به آن به عنوان واکنشی رهایی بخش در برابر کژراهه و بیراهه تجدد»، آن را به صورت نسخه هایی هرچند به ظاهر متفاوت اما بیگانه با مبانی اندیشه و دوران جدید، برای درمان «بیماری» ایران عرضه نمایند. نوشته های جلال آل احمد، احسان نراقی، علی شریعتی و بسیاری از نویسندگان چند دهه گذشته ایران از نمونه های برجسته این توهم زایی ژرف بوده اند. که حتی پس از گذشت حدود چهار دهه از وقوع انقلاب اسلامی، افکار تجدد ستیزان هنوز هم یکی از موانع مهم آشنایی اساسی با بنیان های «بحران» معاصر ایران می باشد. این که نوشته های جلال آل احمد، علی شریعتی و سایر اربابان «ایدئولوژی های جامعه شناسانه» علی رغم «پریشان وسست مایه» بودن آن ها چگونه در جامعه ایران و بویژه «جامعه روشنفکری» مورد اقبال قرار گرفت و سپس راه آشنایی ایرانیان را با اندیشه تجدد حداقل بیش از پنج دهه مسدود کرد و هم اکنون حتی در شکل های جدید تری جان سختی می کند، لطیفه ای است که شاید امروز با مراجعه مجدد به نوشته های آن ها بهتر بتوان وجوهی از معنای پوشیده آن را فهمید.

بخش هایی که در پایین در دو قسمت به قصد روشن تر شدن نکات فوق خواهیم آورد از نوشته های «غرب زدگی»، چاپ اول انتشارات رواق 1341 و دوجلد «در خدمت و خیانت روشنفکران» انتشارات خوارزمی نوشته جلال آل احمد است.

آل احمد در «پیش درآمد» کتاب غرب زدگی می نویسد: «طرح نخستین آنچه در این دفتر خواهید دید گزارشی بود که به «شورای هدف فرهنگ ایران» داده شد. ... مجموعه گزارش های اعضای آن شورا در بهمن 1340 از طرف وزارت فرهنگ منتشر شد. اما جای این گزارش البته در آن صفحات نبود که نه لیاقتش را داشت و نه امکانش را. هنوز موقع آن نرسیده است که یکی از دوایر وزارت فرهنگ بتواند چنین گزارشی را رسماً منتشر کند. گرچه موقع آن رسیده بود که اعضای محترم آن شورا تحمل شنیدنش را بیاورند.» (ص 15)

همان گونه که خود آل احمد می گوید اومتصدی و فراهم آورنده کتابی در باب غرب زدگی بوده و «شورای هدف فرهنگ ایران» وابسته به وزارت فرهنگ دولت وقت، متولی و مسئول امور مربوط به برگزاری «جلسات متعدد» شورای مشورتی «غرب زدگی» آل احمد بوده است. اگرچه وزارت فرهنگ رسماً دست به انتشار آن نمی زند، اما چند ماه بعد آن کتاب به طور مستقل منتشر می شود. آل احمد در صفحه بعد می نویسد: «اما متن «غرب زدگی» را من در مهر 1341 در هزار نسخه منتشر کردم. به استقلال.». هم او در ادامه می افزاید: «همین جا بیاورم که من این تعبیر «غرب زدگی» را از افادات شفاهی سرور دیگرم حضرت احمد فریدید گرفته ام که یکی از شرکت کنندگان در آن «شورای هدف فرهنگ» بود. و اگر در آن مجالس داد و ستدی شد، یکی میان من و او بود.» به اعتراف صریح آل احمد، اصطلاح و ترکیب «غرب زدگی»، و آثار ویرانگران که چند دهه است در اشکال گوناگون، ذهن و روح ایرانی را در نور دیده است، ساخته و پرداخته سید احمد فریدید بوده است که از آن پس بر زبان آل احمد جاری می شود. او در «پیش درآمد» کتاب اشاره ای هم به چاپ دوم کتاب در اواخر سال 42 در «نسخ فراوان» می کند که توقیف می شود و سپس بار دیگر آن را در سال 43 به فرنگ می فرستد «به قصد این که به دست جوانان دانشجوی

”مقیم آن دیار چاپ و منتشر بشود

او می نویسد: “حرف اصلی این دفتر در این است که ما نتوانسته ایم شخصیت «فرهنگی - تاریخی» خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبری اش حفظ کنیم. بلکه مضمحل شده ایم. حرف در این است که ما نتوانسته ایم موقعیت سنجیده و حساب شده ای در قبال این هیولای قرون جدید بگیریم.” و در همان صفحه می افزاید: “اگر آنکه ماشین را می سازد، اکنون خود فریادش بلند است و خفقان را حس می کند، ما حتی از اینکه درزی خادم ماشین درآمده ایم، ناله نمی کنیم هیچ، پزیم می دهیم.” بعد اضافه می کند: “و از این همه که بر شمردم یک بدیهی به دست می آید. این که ما تا وقتی تنها مصرف کننده ایم - تا وقتی ماشین را نساخته ایم - غرب زده ایم. و خوشمزه اینجاست که تازه وقتی ماشین را ساختیم، ماشین زده خواهیم شد! درست همچون غرب که فریادش از خود سری «تکنولوژی» و ماشین به هوا است” آل احمد در جای دیگری می نویسد: “این غرب زدگی دوسر دارد. یکی غرب. و دیگری که غرب زده ایم. ما یعنی گوشه ای از شرق.” و “غرب زدگی می گویم همچون وبا زدگی.” (ص 21 و 28).

او در جای دیگر درباره ماشین زدگی می نویسد: “با این همه آمدم و همین فردا صبح ما نیز شدیم همچو سوئیس یا سوئد یا فرانسه یا آمریکا - فرض محال که محال نیست - ببینیم آن وقت چگونه ایم؟ آیا تازه دچار مشکلاتی نخواهیم شد که در غرب مدتها است به آن رسیده اند؟ و با این مشکلات مجدد چه خواهیم کرد؟ او در نکوشش ماشین آسمان و ریسمان را به هم می بافت و می گوید: “محصولات دست اول”، “مصنوعات غربی” و “محصولات دست دوم،” بصف کشیده شدن مردم پای ماشین است. و سپس این گونه نتیجه گیری می کند: “متحدالشکل بودن در قبال ماشین و بصف کشیده شدن در کارخانه... عادت ثانوی می شود برای همه آدمهایی که با ماشین سروکار دارند. حضور در حزب و در اتحادیه که لباس و ادا و سلام و فکرو احد می خواهد نیز عادت ثالثی است تابع همان ماشین. پس متحدالشکل بودن در کارخانه منجر به متحدالشکل شدن در حزب و اتحادیه می شود و این نیز منجر می شود به متحدالشکل بودن در سربازخانه. یعنی پای ماشین جنگ! چه فرق می کند؟ ماشین ماشین است.” (ص 197-198-201) و در ادامه بحث این بار ترمز بریده بی آن که از خود بپرسد آیا قبل از «ماشین» در میان انسان ها جنگی نبوده است؟ با جسارت می نویسد: “صریح تر بگویم جنگ طلبی، اصلا آداب و رسوم خود را از ماشین اخذ می کند. از ماشین که خود محصول «پراگماتیسم» و «سیانتیسم» و «پوزیتیویسم» و ایسم های دیگر از این دست است.”

“علاوه بر این ها توجه کنیم به این نکته که احزاب در یک اجتماع دموکرات غربی منبرهایی هستند برای ارضای عواطف مالیخولیایی آدمهای نا متعادل و بیمارگونه که به صف کشیده شدن روزانه پای ماشین... فرصت هرنوع تظاهر اراده فردی را از آنان گرفته است.” (ص 202-203) او در هر صفحه کمی پرده را بالاتر می برد و پیش از آن که «نوبت قلم درکشیدن» فرا رسد و پرچم «طاعون غرب زدگی» را «بر بام سرای این مملکت» برافرازد، می نویسد: “... ماشین دارد، آدم نوع تازه ای می سازد. در فرمانبرداری هم دوش چهارپایان، یعنی از آدمیت سلب حیثیت می کند.” (ص 212)

آل احمد در کتاب به تعبیر خود “درهم” ش به دفعات به «تحلیل» و در واقع پریشان گویی درباره حوادث تاریخ ایران و جهان می پردازد، و می نویسد: “می بینید که من تاریخ نویسی نمی کنم، استنباط می کنم. و خیلی هم به سرعت. دلایل و وقایع را خود شما در تاریخ ها بجوید.” او که به گفته فریدون آدمیت کتاب «غرب زدگی» اش، «انبان پرازگاهی را می ماند که چند دانه گندم در آن می توان یافت»، یکی از

«استنباط» هایش را درباره «انقلاب اکتبر» روسیه این گونه می نویسد: "به گمان من اگر روس ها را نیز دستی به دریاها گرم می بود و عاقبت می توانستند روزی خواب پطرکبیرا تعبیرکنند و اگر می توانستند به قیمت غارت مستعمرات جنوبی و جنوب شرقی سرزمین فعلی خود، مزد و بیمه و تقاعد کارگران پترزبورگ و بادکوبه را تا حدود دستمزد کارگران منچسترولیون بالا ببرند و اگر مجبور نبودند تا چشم کاری کند به سیبری و برف و یخبندانش بسازند یا به ترکستان و ریگ روانش، در 1917 چنان انقلابی پیش پای بشریت نبود". (ص 50)

آل احمد در بخش «نخستین ریشه های بیماری» کتاب غرب زدگی می نویسد: "درست است که از شمشیر اسلام فراوان سخن ها شنیده ایم ولی آیا گمان نمی کنید که این شمشیراگرهم کاری بود بیشتر در غرب بود؟ و در مقابل عالم مسیحیت؟ به هر صورت من گمان می کنم که این شهرت (شهرت شمشیر) بیشتر به علت مقابله ای بود که جهاد اسلامی با شهید نمایی مسیحیت صدر اول می کرد. و گرنه همین مسیحیت به محض اینکه مستقر شد می دانیم که چه ها نکرد." و در ادامه مطلب می افزاید: "به هر جهت سلام اسلامی صلح جویانه ترین شعاری است که دینی در عالم داشته... و بلافاصله در جمله ای متعارض می گوید: "اهل مداین تیسفون نان و خرما به دست در کوچه ها به پیشوا زاعرابی ایستاده بودند که به غارت کاخ شاهی و فرش «بهارستان» می رفتند. (ص 47 و 48)، آل احمد فراموش می کند که در صفحه قبل هم نوشته بود: "و اما اسلام وقتی به آبادیهای میان دجله و فرات رسید اسلام شد، و پیش از آن بدویت و جاهلیت اعراب بود". او به قصد کامل کردن استدلال خود این چنین ادامه می دهد که "سلمان فارسی سالها پیش از آنکه یزدگرد به مرو بگریزد، از «جی» اصفهان به مدینه گریخته بود و به دستگاه اسلام پناه برده" بود. اگرچه آل احمد به طور عمده سخت سطحی و غیر مستند سخن می گوید اما اشاره به این نکته شاید بد نباشد که بنا بر گزارشات تاریخی و «روایات دینی»، سلمان فارسی که «روزبه» نام داشت وزندگی پرماجری از سرگذرانده بود، پیش از آن که به یثرب یا مدینه برسد در جریان حمله به کاروانی تجاری که با آن همراه بوده است به عنوان اسیر و برده به مدینه برده می شود و در مدینه است که پیامبر سلام «روزبه» را از خواجه اش خریداری و «آزاد» و نام «سلمان فارسی» را بر او می نهد. آل احمد در جستجوی پاسخ به پرسش های بی اساس و بی سر و ته خود در صفحه 49 غرب زدگی می نویسد: "شاید توجه ما به غرب از این ناشی می شده است که در این پهن دشت خشک، ما همیشه چشم به راه ابرهای مدیترانه ای داشته ایم." و در صفحه 53 با اشاره به این نکته که ما اکنون سه قرن است که «احساس درماندگی» می کنیم، آن درماندگی را در حد «فراموشی» کشف می کند و می گوید: "اکنون دیگر احساس رقابت در ما فراموش شده است و احساس درماندگی برجایش نشسته. و احساس عبودیت". و "از آن زمان که روحانیت ما فراموش کرد در تن حکام وقت، عمه ظلم و جور فرورفته اند، از آن وقت که «میرداماد» و «مجلسی» دست کم به سکوت رضایت آمیز خود بعنوان دست مرزادی به تبلیغ تشیع، به خدمت دربار صفوی درآمدند که جعل حدیث کنند؛ از آن زمان است که ما سواران بر مرکب کلیت اسلام بدل شدیم به حافظان قبور. به ریزه خواران خوان مظلومیت شهدا. ما درست از آن روز که امکان شهادت را رها کردیم و تنها به بزرگداشت شهیدان قناعت ورزیدیم، در بان گورستانها از آب درآمدیم. من این قضیه را «درنون والقلم» نشان داده ام".

آل احمد که ظهور تیمور و فتوحات او را نقشه و توطئه "واعظی" اهل قسطنطنیه و "طیبی یهودی" می داند، می نویسد: "اگر یکی از علت های اصلی هجوم مغولان به دنیای اسلام زمینه سازیهای قبلی مسیحیت در بیابانهای دور غور نبود، دست کم درپورش تیمور به این سوی عالم به جا پاهای فراوان برمی خوریم از تحریک اروپای درمانده در جنگ های صلیبی و محتاج به نعمات بازارهای شرق... اگر هنوزشکی دارید

متوجه باشید که نه از آتش ویرانی مغول و نه از کشتار تیمور هرگز جرقه ای به دامن عالم مسیحیت نرسید. و روسیه هم که اندکی تادیب شد، به کيفراين گناه بود که «ارتدکس» بود و سربه آستان پاپ اعظم روم نمی سود.

آل احمد توطئه غرب و مسیحیت را به جنگ میان ایران و عثمانی و جنگ چالدران می کشاند و چنین می نویسد: "می خواهم ببینم که آیا مورخان ریش و سبیل دارما حق دارند یا نه که از آن سیاست تفرقه دینی دفاع کنند؟ شاید راست باشد که اگر عثمانیان پیروزی شدند یا اگر صفویان در زیر لوای تشیع، سازجداگانه ای نمی نواختند ما اکنون ولایتی از ولایات خلافت عثمانی بودیم. ولی مگر نه این است که اکنون ولایتی از ولایات دست نشانده غربیم؟". (ص 66-67-68) آل احمد در سطور پایانی این فصل «غرب زدگی» با توهم "موشکافی" و توضیح حوادث تاریخی و پس از آن که همه بدبختی های «عالم اسلام» را از روزازل به توطئه غرب و مسیحیت نسبت می دهد، به گونه ای شگفت انگیز نتیجه ای معکوس می گیرد و می نویسد: "غرض از این همه موشکافی آه و اسف برگزیده نیست یا تفاخر به منم آنکه رستم یلی بود یا نبود در سیستان، غرض این است تا بدانیم که کرم چگونه در خود درخت جا کرده بود." آل احمد در بخش دیگر کتاب «غرب زدگی» با عنوان «نخستین گنبدیگی ها» و در عبارتی قابل توجه تا حدود زیادی میزان و سطح آشنایی خود را با تحولات فکری اروپا به نمایش می گذارد و بدون آن که به یاد داشته باشد که پیش تر «برخاست» ن غرب را با کلماتی هم چون «ماشین» و «ماشینیس» به ابتذال کشانده است، حتی بدون آن که سخن «سرور» خود سید احمد فرید را فهمیده باشد، می نویسد: "به قول حضرت فرید ما درست از همان جا که غرب تمام کرده است شروع کرده ایم، غرب که برخاست ما نشستیم، غرب که در رستاخیز صنعتی خود بیدار شد ما به خواب اصحاب کف فرورفتیم. بگذریم که عین این بازی الا کلنگ را ما در دوره روشنفکری هم داریم که غرب در اوایل قرن 18 میلادی شروعش کرد و ما در اوایل قرن بیستم (با نهضت مشروطه) که اروپا داشت به سمت سوسیالیسم و سبک های "هدایت شونده در اقتصاد و سیاست و فرهنگ می گرایید".

آل احمد که فارغ از توانایی تحلیل و تفسیرش، به هر دلیل کمترین اطلاع را از سفرنامه های اروپاییان دارد، می نویسد: "بردارید ورقی بزنید به سفرنامه های همه کسانی که در سراسر دوره صفوی به عنوان سیاح یا بازرگان یا ایلچی یا مستشار نظامی و اغلب هم از یسوعیان (ژزویت ها) به این سو آمده اند و ببینید که همه ایشان چه شاهد های تشویق کننده و صبوری بوده اند برای آن تخته قاپوکردنها! و چه پیزی نهاده اند لای پلان آد مکشی های عباس صفوی و یا بی بته گی های سلطان حسین! و درست از آن زمان است که ما گوشمان بدهکاری شود به به به گویی کنارگود نشینان فرنگی که در حقیقت تربیت کنندگان اصلی امرا و رجال ما هستند در این سیصد سال اخیر".

آل احمد که به عنوان یکی از اصحاب مهم و تاثیرگذار ایدئولوژی نمی توانسته است تحقیقی در منابع و واقعیت ها تاریخ ایران داشته باشد. بدیهی است که گزارش قابل تامل و آموزنده «یوداش تادوش کروسینسکی» راهب و مبلغ مسیحی لهستانی که شاهد «سقوط تختگاه ایران» در زمان شاه سلطان حسین بوده است، نمی توانسته مورد توجه او قرار گیرد؟ و اگر هم چیزی از این دست به گوشش خورده بود، تنها این «هنر» را داشت که از زاویه توطئه «غرب مسیحی» مورد تحلیل قرار دهد. آن گزارش، همان گونه که چند دهه بعد اتفاق افتاد، می توانست به خوبی نشان دهد که حتی در چند قرن پیش «چه شکاف ژرفی میان اهل نظر کشورهای اروپایی و ایران ایجاد شده بود». آل احمد اهل ایدئولوژی چگونه می توانست جانس هنوی، بازرگان انگلیسی و از نخستین سفرنامه نویسان اروپایی را بشناسد و اگر اسمی از او هم به

گوشش می خورد، با یک کلمه «جاسوس» کار او را یکسره می کرد. اما همین هنوی درباره شاه سلطان حسین صفوی می نویسد: “طبع او چنان ملایم بود که به سست عنصری نزدیک بود و از این رو، نمی توان آن را در شمار فضیلت های او آورد... تنبلی، زنبارگی و شرب مدام او به درجه ای بود که شایسته پادشاهی نبود... شاید بتوان گفت که در ایران، شاه سلطان حسین تنها کسی بود که از نابسامانی های کشور آگاهی نداشت”. و بلاخره چشم و گوش آل احمد نمی توانست ببیند و بشنود که ژان شاردن جهانگرد و سوداگر فرانسوی در قرن هفدهم میلادی نوشته بود که شاه عباس کشور خود را «مانند سرزمینی بیگانه» فتح کرد و درباره ایرانیان آن زمان می نویسد: “وزیران از من می پرسیدند چگونه ممکن است در میان ما کسانی باشند که رنج سفر دوسه هزار فرسنگی را با آن همه رنج و خطر تنها برای دیدن این که ایرانیان چگونه هستند و در ایران چه می کنند، بی هیچ هدف دیگری، برخود هموار کنند. چنان که گفتم، این قوم بر آن اند که نمی توان به فضیلت دست یافت و یا از زندگی لذت برد، مگر در استراحت و در خانه خود، و اگر سفر برای به دست آوردن خبری نباشد، روا نیست. نیز آنان بر آن اند که هر بیگانه ای، اگر بازرگان یا صنعت گر نباشد، جاسوس است.”* او نمی دانست چند قرن بعد هم، از دیدگاه گروه های حتی متفاوتی از ایرانیان، به استادی آل احمد، هر غربی مسیحی «جاسوس» است.

آل احمد ورود و حضور غربیان را از زمان صفویان از “سرچشمه های اصلی سیلاب غرب زدگی” و حاصل این حضور پر دوام را پیدا شدن “سروکله نفت” می داند، و پس از آن می نویسد: “سرنوشت سیاست و اقتصاد و فرهنگمان یک راست در دست کمپانی ها و دولت های غربی حامی آنها است. و روحانیت نیز که آخرین برج و باروی مقاومت در قبال فرنگی بود از همان زمان مشروطیت چنان در مقابل هجوم مقدمات ماشین در لاک خود فرو رفت و چنان در دنیای خارج را به روی خود بست و چنان پيله ای به دور خود تنید که مگر در روز حشر ببرد. چرا که قدم به قدم عقب نشست. اینکه پیشوای روحانی طرفدار «مشروع» در نهضت مشروطیت بالای دار رفت خود نشانه ای از این عقب نشینی بود و من با دکتر «تندرکیا» موافقم که نوشت شیخ شهید نوری نه به عنوان مخالف «مشروطه» که خود در اوایل امر مدافعش بود، بلکه به عنوان مدافع «مشروع» باید بالای دار برود. و من می افزایم، و به عنوان مدافع کلیت تشیع اسلامی. به همین علت بود که در کشتن آن شهید همه به انتظار فتوای نجف نشستند. آنهم در زمانی که پیشوای روشنفکران غرب زده ما ملک خان مسیحی بود و طالبوف سوسیال دموکرات قفقازی! و به هر صورت از آنروز بود که نقش غرب زدگی را همچون داغی بر پیشانی ما زدند. و من نعلش آن بزرگوار را بر سردار همچون پرچمی می دانم که به علامت استیلای غرب زدگی پس از دو بیست سال کشمکش بر بام سرای این مملکت افراشته شد.” (ص 76-77-78)

آل احمد که سابقه «خطر» تجدید گرایی را به درستی به مشروطه مربوط می داند و بر اساس دونه نوشته «شیخ شهید نوری» تندرکیا - 1335 و «تسخیر تمدن فرنگی» سید فخرالدین شادمان - 1326 ، که دومی را به عمد یا غیر عمد مغلوط گزارش داده، درباره کسانی که هر یک به نوعی در فراهم آوردن زمینه رویداد مهم مشروطیت نقش داشته اند در ادامه می نویسد: “همه این ها اگر چشمشان یک راست به دست قرتی بازی های دوره جوانی خودشان نبود که در پاریس و لندن و برلن گذرانده بودند، دست کم گوششان فقط بدهکار به «سه مکتوب» آقاخان کرمانی بود، خطاب به جلال الدوله و به دیگر غرب زدگی های صدر مشروطیت از زبان و قلم ملک خان و طالبوف و دیگران...” و آن دیگران را در پایین همان صفحه این گونه نام می برد: “در رساله های «اسلام، آخوند، وهاتف الغیب» - «هفتاد و دو ملت» - «رساله یک کلمه» - «سیاست طالبی» - «سیاحتنامه ابراهیم بیگ» و الخ... و اغلب مبلغ غرب زدگی و کوبنده خرافات به اسم مذهب. به عقیده من اینها جاده صاف کن های غرب زدگی بوده اند.” (ص 79 و 80)

آل احمد آن چنان تا مغز استخوان ایدئولوژی زده بود که ذهن متوهم و پیریشانش به او این امکان را نمی داد، که از همان نوشته های خود نام برده اش، درسی فرا گیرد، تا چه رسد به آن که بتواند به نقادی و بسط آن ها بپردازد. او نمی توانست بفهمد که «آخوندزاده، بیش از یک سده پیش از آن که باب التقاط های نسنجیده باز شود، از پی آمد های خطرناک رواج چنین التقاط ها بی آگاه بود. آخوند زاده می دانست که روشنفکری و پنداری، حقوق بشروا مر به معروف، انقلاب و دیانت به دومقوله متفا وت تعلق دارند و جمع میان آن ها می تواند خطرات جبران ناپذیری را متوجه کشور کند.» * * همان آخوند زاده و دیگرانی که در راه تاسیس مشروطیت کوشیدند و در حد وسع خود تامل کردند و نوشتند و آل احمد آنان را «جاهه صاف کن های غرب زدگی» نامید، از دیدگاه توجه به تحولات رو به پیشرفت غرب در حوزه «عمل و نظر»، نکته های مهمی را متوجه شدند و مورد تامل قرار دادند که روشنفکران ایرانی حتی حدود یک قرن بعد هم نتوانستند، معنا و اهمیت آن ها را دریابند و در دامی گرفتار گشتند که آل احمد و امثال او با رنگ و لعاب هایی به ظاهر متفاوت در پیش پایشان قرار دادند.

آل احمد در ادامه قلم فرسایی خود علیه مشروطیت چنین ادامه می دهد: «امتیاز نفت درست در سال اول قرن بیستم میلادی (1901) داده شد. از طرف شاه قاجار به «ویلیام نوکس داری» انگلیسی که بعد حقوق خود را به کمپانی معروف فروخت. و ما درست از 1906 به بعد است که جنجال مشروطیت را داریم». (ص 83) آل احمد که با طرح تئوری «توطئه» و خطر غرب و ماشین و فراماسون پرده پنداری بر روی واقعیت ها می کشید تا که دیده نشوند و از هرواقعیت تحریف شده به قصد بهره برداری در «پیکار سیاسی» سود می جست، قادر نبود تشخیص دهد که سابقه تاریخی مقدمات جنبش مشروطه خواهی به بیش از هشت دهه پیش از پیروزی مشروطیت بر می گشت.

یعنی زمانی که در سال 1213 هجری قمری دارالسلطنه تبریز تاسیس شد و در آن جا اندیشه برچیدن «بساط کهنه» و در افکندن «طرح نو» پیدا شد. و آن هم زمانی بود که اندیشه سنتی دربار تهران پشتوانه «بساط کهنه» بود. ***

فریدون آدمیت در «آشفتهگی در فکرتاریخی» در اشاره ای به سید احمد فرید می نویسد: «عاقبت تعلیمات فلسفی آن «استاد» از تلامذه «حکیم های دگر» به این جا می رسد که «روش شناسی علمی» جدید را «خواب های بی ربط» بشماریم؛ و علوم انسانی آشفته و پیریشان غربی» را به هیچ بگیریم؛ و «عقل غربی» را سربسر پلید و ویرانگر بدانیم؛ و بالاخره نظام مشروطیت را در قیاس طاعون استبداد آسیایی «دفع فاسد» به افسد» بشناسیم.

در قسمت بعد مروری خواهیم داشت هر چند مختصر بر کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» جلال آل احمد

رجوع شود به فصل «ایران زمین در سفرنامه های بیگانگان» از کتاب «دییچه ای بر نظریه انحطاط • ایران» *

و «سقوط اصفهان» جواد طباطبایی، و «آشفتهگی در فکرتاریخی» فریدون آدمیت

* «بحران آگاهی و پدیدار شدن مفاهیم نوآین» از کتاب «نظریه حکومت قانون در ایران» جواد طباطبایی

*** «بساط کهنه» و «طرح نو» در اندیشه سیاسی از کتاب مکتب تبریز جواد طباطبایی

قسمت اول:

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/03/2017-02-18_a.mp3]

قسمت دوم

[audio:http://goftar-berlin.de/wp-content/uploads/2017/03/2017-02-18_b.mp3]